

## انقلاب در شعر طاهره صفّارزاده

عصمت زارعی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم<sup>(ع)</sup>)

### چکیده

این مقاله، بر اساس چارچوب نظریه بحرانِ توماس اسپریگنز، که زیرمجموعهٔ رهیافتِ هنجاری به شمار می‌آید، به بررسی مفهوم «انقلاب» در شعر طاهره صفّارزاده می‌پردازد. این رهیافت به چهار پرسش اصلی پاسخ می‌گوید: چستی بحران، علت آن، آرمان‌های متفکر و راه درمان. از تأمل در شعر صفّارزاده، از منظر نظریهٔ یادشده، دانسته می‌شود که وی، در شعر خود، سه بحران سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در جامعهٔ پیش از انقلاب اسلامی را به تصویر می‌کشد و علت بحران را در استعمار، تبعیض، گسست از مبانی اسلامی و حقانیت مذهبی می‌بیند. او آرمان خویش را عدالت و آزادی و جامعهٔ مطلوب مذهبی می‌یابد و، برای تحقق آن، تغییرات اساسی به شیوهٔ انقلابی را اثربخش می‌داند.

**کلیدواژه‌ها:** طاهره صفّارزاده، توماس اسپریگنز، بحران، انقلاب، استبداد، مشروعیت، عدالت، آزادی و مبارزه.

## مقدمه

طاهره صفارزاده از پیش‌گامان و سردمداران شعر انقلاب اسلامی است. شعر او نگاهی منحصر به فرد و پیشرو دارد که خود با عنوان «شعر طنین» از آن یاد می‌کند:

طنین حرکتی است که شعر من در ذهن خواننده می‌آغازد. (صفارزاده ۶، ص ۴۹۰)

صفارزاده نخستین مجموعه شعر خود را، با نام *رهگذر مهتاب*، در ۱۳۴۱ منتشر کرد که، در آن، تنها رگه‌هایی از اعتراض دیده می‌شد؛ اما آثار بعدی، از جمله *طنین در دل‌ها*، روح ضد استعماری او را به وضوح آشکار می‌سازد. در دهه پنجاه، شعر او بیش از گذشته مذهبی می‌شود و، در سال‌های مقارن انقلاب، کاملاً همسو با جریان انقلابی مردم پیش می‌رود.

در اوایل دهه چهل، که جریان‌ات سیاسی سرکوب شده بود و بسیاری دم از شکست و نومیدی می‌زدند یا مردم را به بی‌بندوباری می‌خواندند، صفارزاده با *رهگذر مهتاب* و البته به شکل آشکاری تنها، پا به عرصه ادبی و اجتماعی می‌گذارد. اساساً، در این دوره، شاعری برجسته و مطرح، که با تفکرات مذهبی شعر سیاسی بگوید، یا نیست یا حضورش به شدت کم‌رنگ است.

با اوج گرفتن مبارزات مردم در نیمه دوم دهه پنجاه، آثار صفارزاده نیز جلوه‌ای دیگر یافت. در اوایل ۱۳۵۶، *سفر پنجم*، با اشاراتی چند به آیات قرآنی و تاریخ اسلام، با شمارگان بالا، چندین بار چاپ شد و سمت و سوی آینده شاعر را بیش از پیش نمایان ساخت. وی، در همان سال، به یاری جمعی از نویسندگان سرشناس مسلمان، «کانون فرهنگی نهضت اسلامی» را، با هدف تربیت هنری جوانان مذهبی، تأسیس کرد. همان‌که، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به مرکز اندیشه و هنر اسلامی (حوزه هنری کنونی) تبدیل شد (همو ۴، ص ۱۹). صفارزاده در اوایل ۱۳۵۷ مجموعه حرکت و دیروز را منتشر کرد. در این دوران، در اشعار وی، روح انقلابی کاملاً مشهود است.

با این مقدمات، در این مقاله، بر اساس نظریهٔ توماس اسپریگنز،<sup>۱</sup> به بررسی شعر طاهره صفارزاده پرداخته و کوشیده‌ایم به این سؤال اصلی پاسخ داده شود که مضامین انقلابی، در شعر او، به منظور حلّ چه مشکلات و معضلاتی به کار رفته است؟ اما، پیشاپیش، درنگی اجمالی در نظریهٔ یادشده ضروری می‌نماید.

### نظریهٔ بحران توماس اسپریگنز

اسپریگنز، در فهم نظریه‌های سیاسی، می‌کوشد چارچوبی پویا از روش «فهم نظریه‌های سیاسی» به دست دهد، چراکه معتقد است نظریه‌پردازان، صرف نظر از اختلافات چشمگیر در سبک و مفاهیم، با مشکلاتی یکسان مواجه‌اند و نسبتاً نیز به راه حل‌هایی مشابه می‌اندیشند. به عبارتی، نظریهٔ سیاسی<sup>۲</sup> جستاری است برای یافتن معیارها؛ و از آنجا که نوعی احساس سردرگمی و حیرت نظریه‌پرداز را به تفکر واداشته است، او نخست به سؤالات اولیه می‌اندیشد و سپس به راه حل می‌رسد. (← ص ۴۴-۴۵)

اسپریگنز از چهار مرحله سخن می‌گوید که به شکل‌گیری نظریات سیاسی می‌انجامد: مشاهدهٔ بحران، تشخیص علل آن، تصوّر بازسازی جامعه، و به‌دست‌دادن راه حل. در واقع، اکثر نظریه‌پردازان آثار خود را زمانی نگاشته‌اند که احساس کرده‌اند جامعه‌شان دچار بحران شده است؛ از این رو، به یافتن ریشهٔ آن بحران پرداخته و، پس از بازسازی خیالی دنیای سیاسی در ذهن خود، راه حل‌هایی به دست داده‌اند. (← همان‌جا)

### الف. مشاهدهٔ بحران

نظریات سیاسی نه در شرایط عادی بلکه به هنگام نابسامانی‌ها و بحران‌ها صادر می‌شود. بحران گاه روشن است و واضح؛ گاه، گرچه هست، در شناسایی آن اتفاق نظر نیست؛

گاه نیز ممکن است بسیار محدود باشد و ناپیدا و، حتّی، درباره وجود آن، در برخی مواقع، توافق نباشد. از این رو، بحرانی که صدور نظریه‌ای سیاسی را موجب می‌شود ممکن است، در مواقعی، سطحی و فردی باشد، نه کلی و عالم‌گیر (← همان، ص ۶۰). بنابراین، به منظور فهم افکار نظریه‌پرداز سیاسی، اولین سؤال این است که مشکل او چیست و، از نظر او، چه چیز فاسد است و مخرب؟

### ب. تشخیص درد

نظریه‌پرداز، پس از شناسایی بحران، از پی یک ناآرامی روحی، می‌کوشد ریشه مشکل را بیابد. از این رو، به مطالعه دقیق در علل وجود بحران و نامنظمی و کارکرد نادرستِ اوضاع سیاسی می‌پردازد؛ این مرحله‌ای است پس دشوار.

### ج. نظم، خیال و بازسازی جامعه

در این مرحله، نظریه‌پرداز سیاسی باید بتواند این سؤال را پاسخ گوید که، اگر اوضاع جامعه نابسامان است، شرایط مطلوب و جامعه بسامان چیست (← همان، ص ۱۳۹). بازسازی مرحله‌ای است کاملاً وابسته به مرحله پیشین.

نظریه‌پرداز باید، در برابر مشاهده بحران و بی‌نظمی، تصویر جامعه سیاسی نظم‌یافته را در ذهن خود ترسیم کند و، با به‌دست‌دادن طرحی نو، به رفع نابسامانی‌ها همّت گمارد. او باید -اگرچه در خیال- تصویری از جامعه سالم و بسامان را، به مثابه آرمان‌شهر، با در نظر گرفتن واقعیات و هنجارهایی که شخصی و سلیقه‌ای نیست، ترسیم کند -تصویری بر اساس واقعیات جهان، سیاست، انسان، و زمان و مکان (← همان، ص ۱۴۹). از این رو، در ترسیم آرمان‌شهر، به دو عنصر خیال و واقعیت توجه می‌شود.

برای بازسازی جامعه، می‌توان چند نوع «سلیقه»ی متفاوت در نظریات سیاسی

مشخص کرد که هریک به نوعی خاص از اندیشه سیاسی مربوط می‌شود و، بر همین اساس، دو نوع برداشت متفاوت، یکی رادیکال (که به دنبال تغییرات وسیع است و بنیادین) و دیگری محافظه‌کارانه (که به اصالت عمل معتقد است، با روشی انعطاف‌پذیر)، شکل می‌گیرد. (همان، ص ۱۵۰-۱۶۰)

#### د. راه درمان

اسپریگنز راه درمان را با طرح شکاف «آنچه هست» و «آنچه باید باشد» پی می‌گیرد. او معتقد است، به دلیل توجه انسان‌ها به حقایق، حتی ساده‌ترین عبارات در این باره رگه‌ای از تجویز را در خود نهفته دارد. بدین قرار، نظریات سیاسی، با بینش جامع خود از نظم سیاسی، نتایج تجویزی مهمی را در بر دارند و شامل ارزیابی قابلیت‌ها، امکانات، ضرورت‌ها و حقایق‌اند. (همان، ص ۱۸۹)

بنا بر آنچه گذشت، این نوشتار، بی‌آنکه بخواهد چارچوب نظریه اسپریگنز را بر شعر طاهره صفارزاده تحمیل کند یا او را داعیه‌دار چنین نظریه‌ای بداند، بر این باور است که کلیتی بر شعر و اندیشه وی حاکم است که می‌توان بسط چنین اندیشه و نظریه‌ای را در آن یافت.

صفارزاده، خود، به لزوم اندیشه در شعر معتقد است و می‌گوید:

اگر قبول کنیم آتن‌های وجود یک هنرمند حساس‌تر و گیرنده‌تر از یک آدم معمولی است، باید عکس‌العمل او هم، در مقابل تأثیرات بیرونی، در کارش دیده شود. شاعر بعد از جنگ نمی‌تواند ادبیات اوستایی «پندار نیک، گفتار نیک» صادر کند. (حقوقی، ص ۱۴۷)

از نظر صفارزاده، «تعهد» از شاعر جدا نیست و وظیفه شاعر نه هم‌زبانی و همسویی با مخاطب خود (صفارزاده ۶، ص ۴۹۰) بلکه بالابردن سطح آگاهی و فرهنگ اوست؛ و این، برای شاعر، امری است متعهدانه و وظیفه‌ای اخلاقی؛ و گرچه با تکرار تجارب ذهنی مخاطب و همسویی با او می‌توان شاعری محبوب شد، این نه شرافتمندانه است و نه

از عهده کسی برمی آید که هنر برای او امری است ایمانی (← همان، ص ۴۸۸). به عقیده صفارزاده، شعر «تعهد» آن است که کلّ و جزء زندگی را در بر گیرد؛ به تعبیری، شعر چون به نهایت و اوج وسعت رسد، به نهایت «تعهد» هم رسیده است (← همان جا). او، با این تعریف از هنر، که شعر را نه تجریدی بلکه سازنده و پالاینده شاعر و مخاطب یا - به تعبیر دیگر - آن را اندیشه می داند، به معنای «شعر تنین» می رسد؛ به گفته صفارزاده،

معنی لغوی شعر تنین ناقوس است و معنای استعاری آن بازتاب گستره معنا و یا ابعاد معناست که چون صدای زنگ پخش می شود [و] ضربه می زند و ذهن را به حرکت و بیداری می کشاند. (همان، ص ۴۸۴)

با این تعبیر، می توان نوعی کلیت آگاهانه را در شعر و اندیشه صفارزاده مشاهده کرد که برآمده است از اندیشه ای مشخص و متعهدانه.

با این مقدمات، به بررسی نظریه توماس اسپریگنز و دسته بندی آن، از چهار منظر (بحران، علل بحران، بازسازی و ترسیم جامعه مطلوب و آرمانی، و راه درمان)، در شعر طاهره صفارزاده می پردازیم.

## ۱. صفارزاده و توصیف بحران

چنان که گذشت، اولین چارچوب نظریه توماس اسپریگنز چستی بحران و شناخت و توصیف آن است. از مطالعه و تأمل در شعر صفارزاده به خوبی دانسته می شود که او، در آثار خود، بیشترین اشاره را به توصیف بحران و شناساندن آن به جامعه دارد و آن را در سه بُعد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می یابد.

### ۱.۱. بحران سیاسی

صفارزاده، پس از صحه گذاشتن بر وجود بحران سیاسی در جامعه، به توصیف و بیان نمونه هایی از آن در شعر خود می پردازد - که از آن جمله است استبداد. او، در این سروده،

در اعتراض به جشن‌های شاهنشاهی، با تشبیه شاه به ضحاک ماردوش، فضای نظام  
استبدادی را به تصویر می‌کشد:

ما ایستاده‌ایم  
در رهگذار دود  
در خواری هنر، در ارجمندی جادو؛  
و مغزهای مضطرب بیمار  
اندام ماردوش را  
تصویر می‌کنند.  
ما سال‌هاست منتظر مقصد هستیم.  
ما در کمین حرکت و ماشین  
ما در تقاطع تاریخی خیابان‌ها  
در امتداد کوروش و در نهایت تخت جمشید ... (همو، ۵، ص ۹۹)  
در جایی دیگر نیز این استبداد را با پلیدی پیوند می‌زند:  
ایوان سپید نیست.  
ایوان سپید نیست.  
چرا؟  
شاید که موبدان  
دستی به روی سپیدی کشیده‌اند. (همان، ص ۱۴)

از دیگر نمونه‌های بحران سیاسی که صفّارزاده، در شعر خود، بازگو می‌کند حضور  
نخبگان فاسد و دست‌نشانده است. تملق، دست‌نشانده‌گی، ریاکاری، بی‌دردی و امثال آن از  
جمله ویژگی‌هایی است که صفّارزاده، در اشعار خود، به سردمداران نظام نسبت  
می‌دهد. وی از آنان با تعبیر «مستعمرات نفس» یاد می‌کند:

ما روبه‌روی جعبه‌های حماقت نشسته‌ایم  
و می‌بینیم  
مستعمرات نفس  
چون که دهن باز می‌کنند  
دهانشان

همچون دهان استعمار

حریص و یاوه‌باف و کثیف است. (همو ۱، ص ۲۳)

و، در شعری دیگر، تصویری این‌چنین از جامعه و سردمداران آن به دست می‌دهد:

مُلک از جمیع جهات آباد است.

ما نقشه‌ای برای ملک نداریم،

اما هوا به درد تنفس نمی‌خورد

هوای خدعه و باروت

هوای ظلم و دروغ

و باغ‌های مشجر

باغ‌های بالا

باغ‌های فرستنده هوا

انصاف نیست آلوده از نفس سمی ددان باشد

ددان دشمن بیداران

ددان دام‌گذار

ددان دست‌نشانده

ددان دست‌آموز

ددان در پناه عقابان.

ملک از جمیع جهات آباد است،

اما هوا به درد تنفس نمی‌خورد.

فکری به حال سمّ هوا باید کرد. (همان، ص ۲۰)

در شعر زیر نیز دروغ، فریب‌کاری و تفاوت میان رفتار و گفتار مسئولان تصویر شده است:

ما باید به خانه‌هامان برگردیم

و چهره‌های شاد را بر صفحه تلویزیون تماشا کنیم.

آن‌ها ما را به شکیبایی دعوت خواهند کرد.

آن‌ها ما را به شنیدن مرثیه نرون برای رُم دعوت خواهند کرد.

دختر ژنرال اصرار دارد که لاهیجان بهترین جای جهان است؛

اما خودش جای کلکته می‌نوشد. (همو ۲، ص ۴۱)



## ۲.۱. بحران فرهنگی

نمونه‌هایی از توصیف این نوع بحران، در شعر صفّارزاده، عبارت‌اند از: مسخ انسان‌ها در نظام استبدادی و غرب‌زدگی و دور شدن از اصالت‌ها. صفّارزاده بردگی انسان‌ها را در برابر حاکمان مستبد این‌گونه به پرسش می‌گیرد:

سجده به خاکیان فانی بردیم  
سجده به خاکیان خاک‌شونده  
سجده به سنگ  
سجده به سنگ‌دل  
سجده چرا؟! (همو ۵، ص ۱۳)

اعتراض صفّارزاده به غرب‌زدگی و دور شدن از اصالت‌ها و فرهنگ خودی، به بارزترین شکل، در شعر «کودک قرن»، از اولین آثار شاعر، نمود یافته است. او، در آن، با لحنی صریح و بی‌پروا، به هجوم فرهنگ غرب و از میان رفتن ارزش‌های انسانی، به‌ویژه محبت مادری، به دنبال غرق شدن «زن» در مظاهر فساد تمدن غرب، پرداخته است:

کودک این قرن هرشب در حصار خانه‌ای تنهاست.  
پرنیاز از خواب، اما وحشتش از بستر آینده و فرداست.  
بانگ مادرخواهی‌اش آویزه‌ای در گوش این دنیاست ...  
شب چو خواب آید درون دیده‌ او،  
پرسد از خود: «باز امشب مادرم کو؟»  
بانگ آرامی برآید: «چشم بر هم نه که امشب مادرت اینجاست.  
پشت یک میز، زیر پای دودهای تلخ سربی‌رنگ،  
در میان شعله‌های خدعه و نیرنگ ...  
چهره‌اش لبریز از زنگار فکر بُرد، فکر باخت،  
فکر پوچ، فکر هیچ؛

مانده در بن‌بست راهی تنگ ...» (همو ۳، ص ۲۸-۲۹)

و این شب‌ها، همچنان، در نبودِ مادر و قمار و ... تکرار می‌شود؛ و حتی شبی هم که مادر در خانه هست تفاوت چندانی با دیگر شب‌ها ندارد، چنان‌که کودک با خود

می‌گوید: «خوش آن شب‌ها که در این خانه مادر نیست» (همان‌جا)، زیرا «جدالی با پدر برپاست» (همان‌جا) و «دعوا بر سر ننگ خیانت‌هاست» (همان‌جا). در چنین شرایط بحرانی، شاعر، به مثابه مادری دلسوز، با نهایت افسوس و اندوه می‌پرسد:

از هیاهوی شبان کام  
آخرین دست، آخرین رقص، آخرین جام،  
آخرین دعوی ننگ و نام  
کی رود در خواب راحت  
کودک این قرن بی‌فرجام؟<sup>۱</sup> (همو ۲، ص ۱۲)

صفارزاده، در جایی دیگر، از انسان‌هایی مسخ‌شده می‌گوید که کوتاه‌اندیشان («کوتوله‌ها») عامل مسخ آنان‌اند:

سپور را گفتم: «خبر چه داری؟»  
گفت: «زباله بودن از انحصار خبر بیرون است.  
چه کار دارم کوتوله‌ها چه شدند  
چه‌کاره شدند  
کجا هستند  
و یا چرا نمی‌شنوند  
صدای پای کسی را  
که از افق برمی‌گردد  
و برمی‌گردد به افق.  
من اهل مذهب بیدارانم  
و خانه‌ام دو سوی خیابانی ست  
که مردم عایق  
در آن گذر دارند.

صدای هق‌هقی از دوردست می‌آید  
چطور این همه جان قشنگ را عایق کردند  
چطور؟!!

۱. این شعر، به دلیل محتوای صریحش، مورد اعتراض فرح پهلوی قرار می‌گیرد و ممنوع‌الانتشار می‌شود.  
(← آرمین، ص ۲۱)

چطور؟!

چطور؟!

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ ...» (همان، ص ۱۰۱)

### ۳.۱. بحران اقتصادی

از جمله جلوه‌های این نوع از بحران در جامعه پیش از انقلاب اسلامی، از نظر صفارزاده، فقر و تبعیض است. نابسامانی اوضاع اقتصادی ایران در آن روزگار، به‌ویژه فاصله طبقاتی و شرایط اسفبار کشاورزانی که بر اثر اصلاحات ارضی به مهاجرت ناخواسته و حاشیه‌نشینی تن داده بودند، باعث توجه بسیاری از منتقدان و متفکران به مقوله فقر، به مثابه یکی از شاخصه‌های بارز جامعه، شده بود. صفارزاده نیز، در شعر خود، به شکلی چشمگیر، به مسئله فقر می‌پردازد و یکی از علل آن را در تبعیض و فاصله طبقاتی میان کاخ‌نشین‌ها و کوخ‌نشین‌ها می‌یابد:

در روستا

هر کاخ‌گونه

قداره‌ای ست

در پیش روی کپر‌ها و زاغه‌ها

مسافتی ست میان نشستن‌ها

کپرنشین

کلبه‌نشین

چادرنشین

ویلا نشین. (همو، ص ۱۴)

و، در ادامه، حاصل و بازتاب این همه تبعیض را در نابودی و «سرنگونی» پیش‌بینی می‌کند:

می‌دانم

یقین می‌دانم که اختلاف نشیمن‌ها

آن پلکان خموشی ست  
که سرنگونی‌ها را در خود دارد. (همان، ص ۱۵)  
در جایی دیگر نیز می‌گوید:  
از مردی که با زنش و بچه‌اش و گوسفندانش  
در باتلاق بندری نشسته بود  
پرسیدم: «اینجا چه می‌کنید؟»  
گفت: «زندگی». (همو ۲، ص ۷۵)

## ۲. صفارزاده و علل بحران

چنین به نظر می‌رسد که صفارزاده علت و ریشه «بحران» را سیاستی می‌داند که در دو بُعد داخلی و خارجی نمود یافته است. او، در بُعد داخلی، علت بحران را رژیم نامشروع و دست‌نشانده می‌داند و، در بُعد خارجی، استعمار.

### ۱.۲. استعمار

صفارزاده، در بُعد خارجی، از استعمار سخن می‌گوید. اساساً یکی از ویژگی‌های بارز شعر او ضد استعماری بودن آن است.<sup>۱</sup> او، در شعر «مه در لندن»، به بیان شاعرانه‌ای از رابطه استعمارگر و مستعمره می‌پردازد و علت آن را در نیاز استعمارگر به مستعمره می‌یابد و آن را به نیاز مشتاقانه ساکنان شهر مه‌آلود لندن به هوای آفتابی تشبیه می‌کند و، در عین صحنه‌گذاشتن بر وجود چنین نیازی، از نگاه حقارت‌آمیز استعمارگران به مستعمره سخن می‌گوید و، البته، آن را رابطه‌ای یک‌طرفه می‌داند که صرفاً استعمارگر از آن بهره می‌جوید:

مه در لندن بومی ست

---

۱. نخستین شعرهای صفارزاده بیشتر متوجه شخص شاه و حکومت است. بعدها، استعمار هم مضمون پُرنگی در شعر او می‌شود. (← صفارزاده ۸ «مراحل دشوار شاعری»: گفتگوی منتشرنشده صفارزاده با روزنامه اطلاعات، ص ۷۷)

غربت در من.  
در زمستان، توریستِ اوّل مه را می‌بیند  
و بعد باغ وحش  
و برج لندن.  
غروب‌ها وقتی به اتاقم در الزکورت برمی‌گردم،  
جادهٔ مخدّر مه  
حافظهٔ قدم‌هایم را مخدوش می‌کند  
و من تلوتلوخوران ساختمان اداراتی را تنه می‌زنم  
که با وجود عشق عظیمشان به مستعمرات آفتابی  
اسم مرا غلط تلفّظ می‌کنند.  
لندنی‌ها با مه می‌زیند  
و با آفتاب عشق می‌ورزند.  
یک‌روز که روی سکوی مترو قدم می‌زنی،  
با انتظار «خطّ کمربندی» در چشمانت،  
مردم را می‌شنوی که به هم می‌گویند:  
«چه روز آفتابی قشنگی؛ این‌طور نیست؟!»  
تو به طرف بالا نگاه می‌کنی  
و می‌بینی  
سقف دارد روی سرت فشار می‌آورد. (همو، ۷، ص ۷۲-۷۳)

## ۲.۲. حکومت نامشروع و دست‌نشانده

صفارزاده، در بُعد داخلی، جامعه را گرفتار «طاغوت» و حکومتی نامشروع می‌بیند که علّت همهٔ این نابسامانی‌هاست. او البته، در بُعدی وسیع‌تر، طاغوت را نه «شخص» بلکه انحرافی «طاعون» وار می‌داند که از امیال درونی انسان‌ها سرچشمه می‌گیرد و پیوسته «اشتهای تصاحب» و «تملک» دارد:

اما طاغوت شخص نیست.  
طاغوت ریشهٔ طاعون است  
که خاک هستی را می‌میراند

و در قبیلهٔ انسان  
 انسان بی‌خبر و معصوم  
 همیشه بارو بَرگ ستم  
 همیشه بارو بَرگ تجاوز  
 همیشه اشتهای تصاحب  
 همیشه اشتهای تملک دارد. (همو ۱، ص ۶۹-۷۰)

صفارزاده، در سروده‌های خود، ادعاهای پیشرفت و آبادانی راه، که مکرر از سوی

تبلیغات حکومتی عنوان می‌شد، به نقد می‌کشد:

مُلک از جمیع جهات آباد است

آباد از تدارک مرگ‌آوران

تفنگ

تانک

زره‌پوش

خطوط ارتباطی خدعه

زور و مسلسل و سرنیزه ...

مُلک از جمیع جهات آباد است

آباد از نظارت طرّاحان

طرح نمونه «آبادان»

طرح شکنجه همگانی

طرح شکنجه‌های نهانی

معمار خارجی

بنای داخلی. (همان، ص ۱۶-۱۷)

### ۳. صفارزاده و بازسازی و ترسیم جامعه مطلوب و آرمانی

یک متفکر غالباً، در برابر هرگونه انتقاد از وضعیّت موجود و بحران‌ها و نابسامانی‌های جامعه، وضعیّت مطلوب و آرمان‌ها را نیز بیان می‌کند. بنا بر آنچه پیش‌تر دربارهٔ بحران‌ها و نابسامانی‌های جامعهٔ پیش از انقلاب اسلامی از نگاه صفارزاده گذشت،

آرمان‌های او را در سه بُعد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌توان دسته‌بندی کرد.

### ۱.۳. بازسازی سیاسی

صفّارزاده، در برابر بحران سیاسی جامعه (استبداد)، آرمان آزادی را پیش چشم دارد. آرمان مشترک اکثر متفکران و مبارزان:

آن سبزه  
کز ضخامت سیمان گذشت  
و قشر سنگی را  
در کوچه شبانه بابل  
تا منتهای پرده بودن شکافت  
آن سبزه زندگانی بود.  
آن سبزه زندگانی بود  
و پای باطل تو  
پای بویناک  
با کفش‌های کور آن سبزه را شکست  
آن سبزه رویش آزادی  
آن سبزه آزادی بود. (همو ۲، ص ۸۹)

در جایی دیگر، با اشاره به باب دیلن،<sup>۱</sup> به ستایش آزادی می‌پردازد:

این روزها، در محله اش‌بری،<sup>۲</sup> مذهبی تازه آمده ست  
مذهبی که شاید در متون موازی خوانده شود.  
حنجره باب دیلن  
در کوچه‌های یو. اس  
آیات این مذهب را تلاوت می‌کند. (همو ۷، ص ۱۹)

۱. Bob Dylan، شاعر و خواننده آمریکایی که به دلیل خواندن اشعار و ترانه‌های مفهومی شهرت داشت و بارها نامزد جایزه اسکار شد.

۲. Ashbury Heights، محله‌ای هیپی‌نشین در سانفرانسیسکو.

صفارزاده، همچنین، در برابر بحران استعمار، از استقلال و وطن‌خواهی سخن می‌گوید. او، اگرچه از تاریخ شاهان با عنوان «نکبت هزارساله» یاد می‌کند، بی‌اعتنا به تاریخ و کشور خود نیست بلکه همواره از عشق به کشور و ملت می‌گوید:

و عشق من به خاک

اسیری ست که صورت یوسف دارد و صبر ایوب. (همو ۵، ص ۷۴)

صفارزاده از قهرمانان وطن یاد می‌کند و، از جمله، مظلومیت سیاوش را به پیامی

تازه تبدیل می‌کند:

سودابه مرده است

سودابه را سیاوش کشته

هم او که وسوسه را کشته است. (همو ۸، ص ۴۲)

صفارزاده، در آستانه انقلاب اسلامی، حرکت انقلابی مردم را به حرکت مجاهدان پیشین ایران پیوند می‌زند و آرمان‌های خود را در آرمان‌های آنان می‌بیند و وطن‌خواهی این دو نسل را بازگو می‌کند:

در کوچه، در خیابان

صفوف «خیابانی» ست

صفوف متحد «جنگلی»

که عاشقانه می‌جنگند

و می‌خواهند

باطل برود

بیگانه برود

و می‌خواهند که حق همیشه بماند

وطن همیشه بماند. (همو ۱، ص ۳۳-۳۴)

### ۲.۳. بازسازی فرهنگی

پیش‌تر اشاره شد که، از نظر صفارزاده، بحران فرهنگی جامعه دو گونه است: «مسخ



انسان‌ها در نظام استبدادی» و «غرب‌زدگی و دور شدن از اصالت‌ها». صفّارزاده، در برابر بحران اوّل، آرمان مشروعیت و حقانیت نظام را در سر می‌پروراند و، در برابر بحران دوم، نگاهی نو داشتن به مذهب را.

درباره آرمان اوّل، صفّارزاده بر آن است که، در مسیر حقّ و عدالت، باید از پی کسانی رفت که به ایمان و حقیقت گردن نهاده‌اند. او، در شعر «سفر زمزم»، که شرح سفری زیارتی است به امام‌زاده داوود (ع)، با ظرافت تمام می‌گوید:

شاید به منتهایی از درّه برسیم.

شاید جلگه‌ای در پیش داشته باشیم.

اختراع قطب‌نما مرا سرگرم نکرد

از پی اینان برویم که به پابوس امام می‌روند (همان، ص ۳۷)

که می‌توان، از آن، به روح مذهبی حاکم بر اندیشه او پی برد و او را از روشنفکران وابسته یا آنان که، بی‌پشتوانه فکری، نوعی خودمحوری در منش را در پیش می‌گیرند جدا کرد. صفّارزاده، در جایی دیگر، با اسوه‌دانستن رفتار حکومتی سلمان فارسی، ساده‌زیستی را ویژگی حاکم آرمان‌شهر خود بیان می‌کند:

زنبیل‌بافِ حاکم

حاکم زنبیل‌باف را

از زادو بود بودن

جز یک عبا نبود. (همو، ص ۴۰)

درباره آرمان دوم، باید گفت که صفّارزاده، اگرچه با سرودن «کودک قرن»، که شعری است معترضانه به جامعه متمایل به غرب، می‌توانست این شائبه را ایجاد کند که شاعری است سنت‌گرا و مخالف مظاهر تجدد، با دیگر سروده‌های خود نشان داد که روشنفکری است مذهبی. او، در شعر «فتح کامل نیست»، که در جریان جنگ اعراب و اسرائیل سروده شده است، نگاهی روشنفکرانه به دین دارد و، با بیان عبارت «وضویم از هوای خیابان است»، نشان می‌دهد که انسانی است «در زمان» و مخالفت او با جلوه‌های

غرب‌زدگی به معنی نفی مظاهر مثبت تجدّد نیست. همچنین، با بیان عبارت «لاک ناخن من»، نشان می‌دهد که میان مظاهر دنیای امروز و مذهب راستین فاصله‌ای نمی‌بیند:

صدای ناب اذان می‌آید ...

و من به سوی نمازی عظیم می‌آیم.

وضویم از هوای خیابان است

و راه‌های تیره دود

و قبله‌های حوادث در امتداد زمان

به استجابت من هستند

و لاک ناخن من

برای گفتن تکبیر

قشر فاصله نیست. (همان، ص ۳۶)

### ۳.۳. بازسازی اقتصادی

چنان‌که گذشت، از جمله جلوه‌های بحران اقتصادی در جامعه پیش از انقلاب اسلامی، از نظر صفارزاده، فقر و تبعیض است. او، در مقابل فقر و تبعیض، عدالت را آرزو می‌کند:

در مزرعه، دستان پینه‌بسته

اوراد گنگ عدالت را

پرواز می‌دهند. (همان، ص ۳۱)

صفارزاده، از عدالت، البته تلقی خود را دارد و، با تکیه بر همین تلقی، عدالت

کمونیستی را، که باور بسیاری از روشنفکران آن روزگار بود، به نقد می‌کشد. برای

نمونه، در شعر «در جشن تولد ولادیمیر»، با به طنز گرفتن نام‌های روسی و نمادهای

اندیشه چپ، به انتقاد از عدالت مارکسیستی می‌پردازد:

الکسی آمده است.

علیخوف و شلخوف

در کت‌های شان‌تنگ به هم تعظیم می‌کنند.

شکر که همه دارند به حدّ اقل تساوی می‌رسند

یک بشقاب

چند موز

چند پرتقال

چند سیب لبنان؛

به فردوسی هم یک تالار داده‌اند. (همو ۷، ص ۶۹)

و آن را با «ظلم بالسّویّه» قیاس می‌کند:

تاریخ انفجار عدالت را

تاریخ هم به یاد ندارد

آیا ظلم بالسّویّه

یگانه چهره عدل است؟ (همو ۲، ص ۱۰۳)

#### ۴. صفّارزاده و راه حل

صفّارزاده روشنفکری است امیدوار؛ به‌ندرت می‌توان، در آثار او، نشانی از یأس و ناامیدی یافت. برای نمونه، در این بند از سروده‌اش، در عین اعتراض شدید و صریح از وضع موجود، از امید به تغییر سخن می‌گوید:

و من دعای معجزه می‌دانم

دعای تغییر

برای خاک اسیری که مثل قلعه دین

فصول رابطه‌اش

به اصل‌های مشکل پیوسته است. (همان، ص ۳۷)

صفّارزاده، بر اساس اعتقادات خود، منتظر منجی است؛ انتظاری که با حرکت و

تلاش همراه است:

همیشه منتظرت هستم

بی‌آنکه در رکود نشستن باشم.

همیشه منتظرت هستم.

چونان‌که من

همیشه در راهم  
 همیشه در حرکت هستم  
 همیشه در مقابله،  
 تو  
 مثل ماه، ستاره، خورشید  
 همیشه هستی  
 و می درخشی از بدر  
 و می رسی از کعبه.  
 و کوفه همین تهران است  
 که بار اوّل می آیی  
 و ذوالفقار را باز می کنی  
 و ظلم را می بندی.  
 همیشه منتظرت هستم

ای عدل وعده داده شده! (همو ۱، ص ۷۲-۷۳)

این انتظاری است مثبت، برخلاف مفهوم انتظار در نگاه‌ها و تفکرات دیگران که نشسته‌اند و دست بر دست نهاده‌اند تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند:

ما سال‌هاست منتظر مقصد هستیم

ما در کمین حرکت و ماشین

ما در تقاطع تاریخی خیابان‌ها

در امتداد کوروش

و در نهایت تخت جمشید.

در این صف بلند زمان،

کاوه‌های پیر

با ما، کنار ما

خمیازه می‌کشند.

شاید که اسب تند فریدون

اسب پولاد

از آسمان به زیر بیاید

ما را به مقصدی برساند.

ماشین آبیِ شمران افسوس آمدنی نیست! (همو ۵، ص ۹۹-۱۰۰)

بر همین اساس، او به یک عبارت کلیدی می‌رسد که بارها آن را، در سروده‌هایش، ترجیع‌وار تکرار می‌کند:

رفتن به راه می‌پیوندد

ماندن به رکود. (همان، ص ۱۱)

دورهٔ فعالیت شاعرانهٔ صفارزاده در سال‌های نزدیک به انقلاب مقارن است با دورهٔ جنگ‌های چریکی و ظهور گروه‌های مسلح چپ. از طرفی، مدرن‌سازی جامعه از سوی حکومت به شیوه‌ای کاملاً سطحی در جریان است. اما او، در این بحبوحه، از استقلال فکری برخوردار است و، بی‌توجه به دو سوی این درگیری و نگاه‌های متمایل به شرق و غرب، به حرکت صحیح می‌اندیشد:

قائم به ذات باید بود

قائم به ذات او و همّت انسان باید بود

انسان مؤمن، انسان دل‌شکسته که نیک می‌داند

در سنگسارهای جهانی

الطف این و آن

سنگرهای شیشه‌ای

و چترهای کاغذی فانی هستند. (همان، ص ۸۴)

بنابراین، او از مبارزه‌ای مستقل سخن می‌گوید:

و من که با نهاد ستم می‌جنگم

می‌دانم که تا همیشه

جنگ و شهادتم ادامه دارد

و شکل بودن من

شکل روح من

همچون شیار سرانگشتانم

مرز شباهتی ندارد

با مادرم، با پدرم، با هیچ‌کس. (همو ۱، ص ۳۶)

مبارزه صفارزاده یک ویژگی دیگر نیز دارد - دین محوری:

در این مساحت تاریخی،

ما در محاربه هستیم

با هرکسی که با حسین به جنگ است؛

و در صلحیم

با هرکسی که با حسین به صلح است. (همان، ص ۴۶)

صفارزاده، در جریان این جهاد، به وضوح، موضع خود را از سازش‌کاران، یعنی

برخی جریان‌های سیاسی محافظه‌کارانه، نیز منفک می‌کند:

... که راه هم شیوه است و وسیله

هم مقصد است و هدف

و رهسپار هم ضد تفرقه می‌جنگد

هم ضد سازش

سازش مدد رسان جبهه ناحق است. (همان، ص ۸۳)

صفارزاده، در عمل، به حمایت از حرکت انقلابی مردم ایران در سال‌های پُرشور

انقلاب برمی‌خیزد؛ توصیف او از صحنه‌های انقلاب در این زمینه کاملاً گویاست:

و چون که دعوت قم آمد

همه جواب شدند، رود شدند

روانه شدند، روانه شدند

و در مصب غیب به هم پیوستند

و در مصب غیب به همراهان پیوستند

امام دست خط رهبری دریا را داشت

و خلق دریا بود. (همان، ص ۶۶)

## نتیجه

در بررسی مفهوم «انقلاب» در شعر صفارزاده، به تحلیل مضامین انقلابی در شعر او،

با استناد بر نظریه سیاسیِ توماس اسپریگنز، پرداختیم و چهار مرحله (شناسایی بحران، علت بحران، بازسازی و ترسیم جامعه مطلوب، و راه درمان) را از نظر گذراندیم. استبداد و فسادِ سران حکومت، غربزدگی و جامعه به دور از مفاهیم دینی، و فقر و تبعیض سه جلوه بحران سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جامعه پیش از انقلاب اسلامی است که در شعر صفّارزاده به تصویر کشیده می‌شود. به نظر می‌رسد او علت بحران را استعمار و فقدان مشروعیت رژیم می‌داند. در مرحله سوم، که آرمان‌شهر شاعر است، می‌توان آرمان‌ها و آرزوهایی را دید که هر یک به نوعی در نقطه مقابل بحرانی است که تصویر شده است. شاعر، در برابر استبداد، آزادی و، در برابر فقر و تبعیض، عدالت و، در برابر جامعه عاری از مفاهیم دینی، حکومتی بر مبنای اسلام را آرزو می‌کند. این بحران‌ها در وی حالت رخوت و انفعال ایجاد نمی‌کند. روش‌های اصلاحی و محافظه‌کارانه نیز پیشنهاد نمی‌دهد. روش او انقلابی است، اما متأثر از جهان‌بینی دینی؛ به این معنا که کاملاً حامی و مشوق مردم در حرکت انقلابی دهه پنجاه است و جهان‌بینی او، در پیروی از رهبر فقید انقلاب، روی آوردن به نهضت و حرکتی فرهنگی و سیاسی و به دور از شیوه‌های مسلحانه گروه‌های چپ و جریان‌های سازش‌کار است.

## منابع

- آرمین، منیره، «پیوندان جاوید» (تأملی در شعر طاهره صفّارزاده)، شعر، ش ۳۷، تابستان ۱۳۸۳، ص ۲۰-۲۹.
- اسپریگنز، توماس، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، آگاه، تهران ۱۳۷۰.
- حقوقی، محمد، «گفتگو با طاهره صفّارزاده»، در حرکت و دیروز، رواق، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۱۶-۱۵۳.
- صفّارزاده (۱)، طاهره، *بیعت با بیداری*، نوید شیراز، چاپ سوم، شیراز ۱۳۶۵.
- \_\_\_\_\_ (۲)، *حرکت و دیروز*، نوید شیراز، چاپ دوم، شیراز ۱۳۶۵.
- \_\_\_\_\_ (۳)، *رهگذر مهتاب*، نوید شیراز، چاپ دوم، شیراز ۱۳۶۵.
- \_\_\_\_\_ (۴)، «سالار صبح» (گفتگو با استاد طاهره صفّارزاده)، شعر، ش ۳۷، تابستان ۱۳۸۳، ص ۱۴-۱۹.
- \_\_\_\_\_ (۵)، *سفر پنجم*، نوید شیراز، چاپ چهارم، شیراز ۱۳۶۵.

- \_\_\_\_\_ (۶)، *طنین بیداری*، تکا، تهران ۱۳۸۸.
- \_\_\_\_\_ (۷)، *طنین در دلتا*، نوید شیراز، چاپ دوم، شیراز ۱۳۶۵.
- \_\_\_\_\_ (۸)، *مردان منحنی* [به انضمام «مراحل دشوار شاعری»] گفتگوی منتشر نشده صفّارزاده با روزنامه *اطلاعات*، نوید شیراز، شیراز ۱۳۶۶.

